

## تبیین نظریه ولایت فقیه با تأکید بر دیدگاه آیت‌الله سیستانی

سیدابراهیم حسینی / استادیار مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی

sehoseini@hotmail.com

دریافت: ۱۳۹۲/۸/۶ - پذیرش: ۱۳۹۳/۲/۱

### چکیده

این پژوهش با رویکرد نظری و بررسی اسنادی، با بیان مبنای کلامی ولایت فقیه، در صدد تبیین مبنای مشروعیت و حدود اختیارات آن است. تأکید این مقاله کنکاش در آثار فقهی و اقدامات عملی آیت‌الله سیستانی است. آیت‌الله سیستانی، از جهت مبنای نظری معتقد به پیوند دین و سیاست، و قائل به ولایت فقیه، در سه حوزه افتاء، قضاء و امور حسبیه به معنی موسّعان، بلکه برخی دیگر از شئون امام معصوم و حاکم اسلامی هستند. از این رو، در زمینه زعامت سیاسی جامعه، ولایت را برای فقیه جامع الشرایط در راستای حفظ نظام مملکت اسلامی، که مقبول عامه مؤمنان باشد، پذیرفته‌اند. بنابراین، گرچه ایشان قائل به ولایت مطلقه فقیه نیستند، اما با توسعه گستره دایره امور حسبیه و نظر به اعمال ولایت در امور عامه، که نظم جامعه اسلامی بر آنها متوقف است، بسیار به نظریه ولایت مطلقه فقیه نزدیک می‌شوند.

**کلیدواژه‌ها:** ولایت فقیه، سیستانی، اندیشه سیاسی، مشروعیت، حکومت اسلامی، حسبه، انتصاب، ولایت مطلقه، مرجعیت.

### مقدمه

مسئله حکومت و ولایت، بنیادی‌ترین مسئله در حقوق عمومی و اندیشه سیاسی به شمار می‌آید. در تفکر شیعی، این موضوع در عصر غیبت، با بحث ولایت فقیه پیوند می‌خورد که از موضوعات مهم فقهی، حقوقی و سیاسی، به‌ویژه در شرایط حساس کنونی اسلام و مسلمانان به شمار می‌رود. آیت‌الله سیستانی در مباحث و ابواب یا قواعد فقهی مختلف، مسئله ولایت فقیه را مطرح کرده‌اند، اما در این میان، کتاب یا مقاله که دیدگاه ایشان را تبیین کرده باشد، ارائه نشده است. سؤال اصلی این است که مبانی کلامی و فقهی، حدود اختیارات و ماهیت ولایت فقیه چیست و دیدگاه آیت‌الله سیستانی در این زمینه چیست؟

### ۱. مبنای کلامی ولایت فقیه

حق حاکمیت مبنای کلامی حکومت در اسلام است. از دیدگاه قرآن مجید حکومت، دو نوع الهی یا طاغوتی است. در جهان‌بینی توحیدی، خداوند متعال و در جهان‌بینی مادی، انسان‌ها منشأ حق حاکمیت به حساب می‌آیند. اصل ولایت الهی و عدم ولایت انسان‌ها بر یکدیگر، جز آنچه که خدای متعال بدان دستور داده، مبنای کلامی ولایت فقیه است. زندگی اجتماعی انسان، بدون نظم و نظامی که هماهنگ کننده، رفتارهای مختلف باشد، و بدون والی و سرپرستی، که پاسدار این نظام باشد، شکل نخواهد گرفت. از این رو، وجود قوانین و مقررات حقوقی و تشکیلات اجرایی و قضایی در جامعه انسانی ضروری است. با توجه به برابری انسان‌ها در برابر یکدیگر و اصل عدم ولایت، این سؤال اساسی مطرح است که خاستگاه حق حاکمیت و اعمال اقتدار کجاست؟

در نگرش توحیدی، خداوند متعال خالق موجودات و ربوبیت مطلق در «تکوین» و «تشریح» از آن اوست تا همه مخلوقات را در مسیر کمال شایسته آنها پرورش دهد. به مقتضای ربوبیت تشریحی الهی، حق حاکمیت مختص اوست. انسان موحد تن به فرمان احدی جز خداوند نمی‌دهد. آیات فراوانی از قرآن کریم مؤید این دلیل عقلی است: مانند «ما تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ... إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ» (یوسف: ۴۰) یا «مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا» (کهف: ۲۶). سر اینکه هیچ کاری از غیر خدا در هیچ ذره‌ای از ذرات عالم ساخته نیست «قُلْ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَمَا لَهُمْ فِيهِمَا مِنْ شِرْكِ وَمَا لَهُ مِنْهُمْ مِنْ ظَهِيرٍ» (سبأ: ۲۲).

وقتی مالکیت مخصوص خداوند است، طبعاً کسی جز ذات حق تبارک و تعالی حق حاکمیت ندارد، مگر به اذن و اجازه او. بر این اساس، فقط او می‌تواند کسی را در جامعه بشری به‌عنوان حاکم

نصب کند تا به امور جامعه رسیدگی نموده، نظم عمومی و عدالت اجتماعی را برقرار و در بین مردم حکومت کند (جوادی آملی، ۱۳۹۱، ص ۱۴۷-۱۴۸). هرگونه رهبری و سلطه که منشأ الهی نداشته باشد، با اعتقاد به توحید ربوبی ناسازگار و طاغوتی است.

برای سنجش «عادلانه» یا «جائزانه» بودن هر حکومت، دو معیار وجود دارد:

الف. ملاک رفتاری: یعنی ارزیابی برنامه‌هایی که در آن نظام، صورت قانون به خود می‌گیرد و سپس عملاً به اجرا درمی‌آید.

ب. ملاک مشروعیت: بر مبنای جهان‌بینی توحیدی، هیچ حکومتی بدون اذن الهی، عادلانه به حساب نمی‌آید؛ زیرا عادلانه بودن حکومت، صرفاً به ملاک‌های رفتاری و کسب رضایت مردم بستگی ندارد، بلکه از آن نظر که حکومت، حق انحصاری خداوند و تبع آن، افراد منصوب از طرف خداوند است، هر دولتی که تأیید الهی را به همراه نداشته باشد، «ظالم و غاصب» شمرده می‌شود.

یکی از اصول مسلم فقهی، اصل «عدم ولایة أحد علی أحد إنا الله» است. عموم فقها از جمله آیت‌الله سیستانی در ابواب مختلف فقهی، از جمله در تبیین تعلیل دستور پیامبر اکرم ﷺ به کندن درخت نخل سمرقین جناب از باغ مرد انصاری به آن استناد می‌کنند. براساس این اصل، کسی جز خدای متعال حق ندارد در جان، اموال و عرض و آبروی دیگری تصرف کند. آیت‌الله سیستانی در تبیین مفهوم «لاضرر»، مفاد قاعده «الناس مسلطون علی اموالهم» و نفی حق ممانعت دیگران از تصرفات مالک را از مسلمات فقهی و احکام عقلایی و امضایی می‌داند (سیستانی، ۱۴۱۴ق، ص ۲۶۹-۲۷۰). ضمن بحث از مفاد قاعده، اصل را بر عدم ولایت و نفی حق دخالت در کار دیگران و اعمال حاکمیت بر دیگران می‌داند و دخالت به مقتضای «لاضرر و لاضرار» را ناشی از ولایت پیامبر اکرم ﷺ، ائمه علیهم‌السلام و فقها در امور عمومی جامعه اسلامی برای حفظ نظام اسلامی می‌داند (همان، ص ۱۴۹-۱۵۱).

ریشه اصل حاکمیت انسان بر سرنوشت خویش، به دو اصل «عدم ولایت کسی بر دیگری» و «عدم جواز تصرف در اموال و حقوق دیگران» برمی‌گردد. ریشه این دو اصل نیز در اصل ولایت الهی است. چنان‌که آیت‌الله شهید صدر می‌فرماید: وجود رابطه اقتداری رب - عبد یا ربوبیت - عبودیت، بیانگر اصل اساسی «حاکمیت مطلقه» خداوند بر جهان و انسان است. خداوند بر مبنای حکمت خود انسان را آفرید و او را به دلیل دارا بودن گوهر عقل و نیروی تعقل و تدبیر، کرامت و فضیلتی ذاتی و فطری بخشید. انسان به اعتبار «عقل» و «نیروی تعقل» و «اندیشه» و قدرت «تشخیص» و «استنباط» در طی طریق و اخذ تصمیم و اراده بر سرنوشت خود و اداره امور زندگانی خود، از «آزادی» و «اختیار»

برخوردار گشت و هیچ‌کس بر او سلطه و نفوذ ندارد. توانایی و استعداد خدا در اداره جامعه، آدمیان را واجد حقی می‌سازد که «حق حاکمیت» یا «حق ولایت» نام دارد. ویژگی‌های فطری و استعداد‌های ذاتی به او، حق تعیین سرنوشت خویش می‌دهد. شهید صدر از این حاکمیت یا ولایت اعطایی خداوند به بشر به صورت جعل تکوینی تحت عناوین «خلافة العام»، «خلافة الانسان»، «استخلاف»، «استثمام» و «استثمان» یاد می‌کند که مبنای ایجاد دولت و نظام سیاسی و تشکیل حکومت می‌باشد. از این‌رو، مسئله خلافت انسان، از دیدگاه قرآن، در حقیقت شالوده حکومت انسان بر هستی است (صدر، بی‌تا، ص ۲۹ و ۱۹۷؛ همو؛ بی‌تا، ص ۲۴۴ و ۱۹۶؛ همو؛ بی‌تا؛ ص ۱۳۴؛ همو؛ ۱۳۹۹ق؛ ص ۹-۱۰).

بر همین اساس در اصل ۵۶ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مقرر شده است: «حاکمیت مطلق بر جهان و انسان از آن خداست و هم او، انسان را بر سرنوشت اجتماعی خویش حاکم ساخته است. هیچ‌کس نمی‌تواند این حق الهی را از انسان سلب کند یا در خدمت منافع فرد یا گروهی خاص قرار دهد...».

حاصل آنکه، طبق اصل اولی «لا ولایة لاحد علی احد» و «الناس مسلطون علی اموالهم او انفسهم او حقوقهم» (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۳، ص ۱۷۶)، هیچ‌کس را بر دیگری حاکمیت و سرپرستی نبوده و حکم و دستور هیچ فرد بر دیگری ساری و نافذ نیست. تمام انسان‌ها آزاد و مستقل آفریده شده‌اند و براساس آن بر جان خویش و بر اموالی که به‌وسیله تلاش خود به‌دست آورده‌اند، مسلط می‌باشند. پس هرگونه تصرف در شئون زندگی و اموال مردم ظلم و تجاوز نسبت به آنان محسوب می‌شود.

اصول مزبور، قاعده اولیه هستند که خروج از آن با مبنای و ادله خاص امکان‌پذیر است. خروج از این اصل، به دو صورت ممکن است:

الف. خروج موضوعی و تخصصی: مدار این اصل، «امر الناس» یعنی شأن و کار مربوط به مردم است. از این‌رو، خروج «امرالله» از اصل مزبور، از قبیل «تخصص» است نه «تخصیص». مثلاً ولایت معصوم علیه‌السلام بر انفال، خمس، زکات، و... از سنخ تخصیص نیست؛ زیرا اموال یاد شده، از قبیل اموال شخصی یا ملی و عمومی نیست، بلکه از قبیل اموال دولت اسلامی. بنابراین، ولایت فقیه عادل بر آنها، از قبیل ولایت بر «امر الناس» نخواهد بود تا به نحو تخصیص از اصل معهود خارج شده باشد (جوادی آملی، ۱۳۹۱، ص ۱۴۹-۱۵۰).

ب. خروج حکمی و تخصیصی: دخالت در حوزه خصوصی زندگی افراد، خواه به موجب قرارداد و معاملات و یا تعهدات اجتماعی باشد، خواه به‌سبب حجر، سفه و جنون یا... استثنا بر اصل یاد شده

است و پس از آنکه داخل در حکم بود، به واسطه ادله خاص تخصیص خورد و خارج شد. از این رو، کسانی که در اداره جامعه قایل به نیابت فقیه از معصوم نیستند، ولی از باب حربه وظایف و اختیاراتی را برای فقها اثبات می‌کنند، از همین باب است و تا دلیل اقامه نشود، به حداقل و قدر متیقن از آن بسنده می‌کنند. اما کسانی که در اداره جامعه قایل به نیابت فقیه از معصوم هستند، کافی است که اولاً، اثبات کنند امر مورد نظر از امرالله است و ثانیاً، دلیلی وجود نداشته باشد که آن را به معصومین علیهم‌السلام اختصاص داده باشد.

از این رو، آیت‌الله جوادی آملی می‌فرماید:

جواز تصرف فقیه عادل در اموال و حقوق غائبان و قاصران، اگر از سنخ ولایت باشد، گذشته از تصحیح خروج از اصل قبلی، زمینه خروج از اصل فعلی را نیز تأمین می‌نماید؛ زیرا تصرف مزبور، هر چند از قبیل حربه باشد و نه ولایت، مجوز تصرف در آن اموال و حقوق خواهد بود. و تبیه به این مطلب، برای آن است که اولاً جریان صرف جواز تصرف در مال دیگری، از مسئله ولایت جداسست و ثانیاً جواز تصرف مزبور، هر چند تخصص اصل عدم ولایت نیست، لیکن مخصص اصل عدم جواز تصرف در اموال و حقوق اغیار خواهد بود (همان، ص ۱۵۰).

لازم به یادآوری است از آنجاکه هیچ دلیلی، اعم از اصل یا آماره، عهده‌دار موضوع خود نیست، پیش از استدلال به اصل «عدم ولایت» در هر موردی، باید احراز شود که آیا شأن و کار و امر مورد استدلال، از مصادیق «امر الناس» است یا نه؛ زیرا با یقین به اینکه شأن مزبور، از مصادیق «امر الله» است نه «امر الناس»، یا با شک در اینکه شأن یاد شده، از مصادیق «امرالله» است یا «امر الناس»، نمی‌توان به اصل «عدم ولایت» تمسک کرد (همان، ص ۱۴۹).

مبنای کلامی ولایت فقیه را با تحلیل فوق‌الذکر در کلام فقها می‌توان ملاحظه کرد. مرحوم نراقی از جمله فقهای بزرگ اسلامی است که در آغاز بحث ولایت فقیه آن را به ولایت الهی استناد می‌کند: بدان که ولایت از طرف خداوند سبحان بر بندگانش، برای رسولش و اوصیاء رسول که دارای صفت عصمت علیهم‌السلام هستند، ثابت و مسلم است. ایشان (اوصیای معصوم) سلاطین بر همه مردم می‌باشند و (نیز) آنها ملوک و والی و حاکم هستند. زمام امور به‌دست باکفایت ایشان است و مردم رعایای آن بزرگواران می‌باشند. اما غیر از رسول و اوصیای معصومش، پس شکی نیست در اینکه اصل عدم ثبوت ولایت کسی بر فرد دیگری است؛ مگر کسی که خداوند سبحان یا رسول‌الله یا یکی از اوصیای معصوم او را متولی قرار دهد، بر دیگری در امر خاصی، که در این صورت آن فرد ولی هست در آنچه نسبت به آن ولایت عطا شده است (نراقی، ۱۴۱۷ق، ص ۵۲۸-۵۲۹).

وی پس از ذکر صاحبان ولایت، در پایان می‌فرماید: «مقصود ما در اینجا بیان ولایت فقها است؛ زیرا اینها حاکم در زمان غیبت می‌باشند و نیابت دارند از طرف ائمه معصومین علیهم‌السلام» (همان، ۵۲۹-۵۳۰).

آیت‌الله سیستانی در توجیه دستور پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به کندن درخت خرماى سمره و استناد به قاعده «لاضرر و لااضرار»، به همین اصول تمسک نموده، می‌فرماید: تصرف در مال دیگری بدون اجازه مالک صحیح نیست و قاعده‌ای در حقوق و فقه اسلامی نداریم که چنین چیزی را اجازه دهد، حتی لاضرر هم آن را توجیه نمی‌کند. آنگاه با نقد و بررسی پاسخ آیت‌الله نائینی و جمعی دیگر از فقها، در پاسخ از این اشکال مبنی بر اینکه دستور کندن درخت به‌خاطر ولایت عامه و اختصاصی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بر مال و جان همه افراد، می‌فرماید: از آنجاکه مسئله حفظ نظم عمومی و امر حکومتی در میان بود آن حضرت با ولایت حکومتی دخالت کردند و این ولایت مخصوص حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ائمه معصومین علیهم‌السلام نیست، بلکه فقیهی را که فقها برای تصدی امور حکومتی برگزیده‌اند نیز دارای این حکومت است (سیستانی، ۱۴۱۴ق، ص ۲۰۴-۲۰۵). از این رو، به نظر ایشان ماهیت ولایت فقیه در اینجا همان ولایت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و معصومین علیهم‌السلام می‌باشد.

## ۲. تحلیل و تبیین فقهی ولایت فقیه

در اصل ولایت فقیه و ضرورت و یا حداقل جواز تشکیل حکومت اسلامی در میان فقهای شیعه بحث و اختلاف نظری نیست، جز عده‌ای اندک یا سکوت‌گراها (Quietism)، در عصر غیبت (راباسا و همکاران، ۲۰۰۷، ص ۶۶) که اینان مورد اعتنای فقهای اسلام نیستند و به نظر آنان وقعی نمی‌نهند. بنابراین، نظر بعضی محققان (شمس‌الدین، ۱۴۲۰، ص ۴۰۱-۴۰۲)، مبنی بر اینکه غیبت امام عصر علیه‌السلام به تعطیلی و توقف نهاد سیاسی عهده‌دار مسئولیت و تصدی اداره جامعه اسلامی در عصر غیبت منجر شد و لذا نظام اسلامی در این دوران، متولی خاصی ندارد و تشکیل حکومت اسلامی، بنا به نظر مشهور فقها نامشروع و خلاف شرع است، نادرست و مخدوش است؛ چه اینکه خود ایشان اذعان می‌کند شایع بین فقهای شیعه این است که تشکیل حکومت اسلامی مشروع است. علاوه بر آنکه بر فرض صحت استناد ایشان به مشهور فقها، سرّ نامشروع دانستن تأسیس دولت اسلامی در عصر غیبت، نه به دلیل اصل غیبت، بلکه به دلیل تقیه و تصور خونریزی و عدم توفیق در تشکیل حکومت اسلامی است (وهبی‌العاملی، ۱۴۲۰ق، ص ۲۸۴-۲۸۵).

## یک. ادله ولایت فقیه

آیا نصّ خاصی وجود دارد که ائمه معصومین علیهم‌السلام فقها را به ولایت عام و زعامت سیاسی و رهبری امت نصب کرده‌اند؟ در اصل ولایت فقیه و نصب آنان در امور خاص، هیچ تردیدی وجود ندارد. همچنین در اینکه طبق دلیل حسبه در عصر غیبت در حکومت اسلامی، حاکم فقیه است، مناقشه‌ای وجود ندارد یا اندک است (همان)؛ حتی *آیت‌الله خوئی*، که ولایت فقیه را در ابواب مختلف از جمله باب قضاء انکار کرده است، خود ایشان از راه دلیل حسبه آن را اثبات می‌کند.

*آیت‌الله خوئی* براساس مبانی فقهی خود روایات متعددی را مطرح می‌کند، ولی معتقدند: هیچ‌یک از آنها ولایت فقیه را اثبات نمی‌کند (خوئی، ۱۴۱۲ق، ج ۵، ص ۳۱-۴۰ و ۴۶). به نظر ایشان، این روایات یا مانند مقبوله عمر بن حنظله از نظر سندی اشکال دارند (خوئی، ۱۴۲۸ق، ج ۴۱، ص ۱۱) و با مبنای خاص ایشان که عمل و فتوای اصحاب به استناد آن را جبران‌کننده ضعف سند نمی‌دانند، پس فاقد حجّیت و اعتبارند. بعضی از روایات نیز فارغ از اشکال سندی، دلالت آنها بر ولایت فقیه از نظر ایشان ناتمام است. در نهایت، ایشان با استناد به معتبره *أبی‌حدیجه*، حکم فقیه را به‌عنوان قاضی تحکیم - نه قاضی منصوب - نافذ می‌داند (همان، ص ۱۴۶). البته ایشان به ادله عقلی یا بناء عقلا، ولایت محدود فقیه را از باب توقف حفظ نظام مادی و معنوی مثل ضرورت قضاوت به منظور حل و فصل اختلافات و رفع خصومت (همان، ص ۱۱-۶ و ۲۷۳-۲۷۵) یا انجام واجبات کفایی بدون اختلال نظام مثل ضرورت اجرای حدود (خوئی، ۱۴۱۲ق، ج ۵، ص ۴۶) و تعزیرات (خوئی، ۱۴۲۸ق، ج ۴۱، ص ۴۰۷-۴۰۸) می‌پذیرد. این همان چیزی است که در کلام فقها به دلیل حسبه معروف است. البته ایشان از روایات دیگری از جمله روایات ابواب الجهاد، ولایت فقیه را به رهبری در جهاد ابتدایی توسعه می‌دهد (خوئی، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۳۶۵-۳۶۶). با وجود این، به نظر ایشان این امور ولایت فقیه نیست، بلکه تصدی فقیه است (خوئی، ۱۴۱۲ق، ج ۵، ص ۴۹-۶۰)، و یا حداکثر ولایت جزئی فقیه است (خوئی، ۱۴۲۸ق، ص ۳۵۵-۳۶۰).

*آیت‌الله سیستانی* در باب ولایت فقیه علاوه بر دلیل حسبه، به روایات متعددی استدلال می‌کنند. ایشان در کتاب *قاعده لا ضرر و لا ضرار*، به قاعده لا ضرر و لا ضرار برای اثبات ولایت فقیه در حفظ نظم عمومی استناد می‌کند و با کنکاش در سند حدیث «لا ضرر و لا ضرار» می‌گوید: این روایت از طریق شیعه و سنی با مضامین مختلف و در ۸ قضیه گوناگون نقل شده است. آنگاه از منابع معتبر شیعه از ۳ نفر روایت می‌کند (سیستانی، ۱۴۱۴ق، ص ۷۲). آنگاه در توجیه دستور پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به کندن درخت

البته برخی مبانی فقهی و نظریات اصولی فقها در آرای فقهی آنان بسیار تأثیرگذار است؛ چه‌بسا بی‌توجهی به آن مبانی، سبب برداشت‌های ناصوابی از فتاوی و آرای فقهی و حتی نقد و بررسی نادرست آن نظریات گردد. برای نمونه، به نظر می‌رسد نظریه *آیت‌الله خوئی* مبنی بر عدم تلاش سازمان‌یافته برای تشکیل حکومت اسلامی، ناشی از این اصل باشد که ایشان ولایت انتصابی را که ایجاد حق می‌کند، برای فقها قائل نیست (خوئی، ۱۴۱۲ق، ج ۵، ص ۴۶). به‌ویژه آنکه در مباحث اصولی، اولاً مخالف با «شهرت» به‌عنوان قاعده و دلیل در تأیید و تقویت یا رد دلایل نقلی است و شهرت روایی را از مرجحات به حساب نمی‌آورند (خوئی، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۱۴۱) و عمل مشهور را جبران‌کننده ضعف سند نمی‌دانند. از این رو، مقبوله عمر بن حنظله برای ایشان فاقد حجّیت معتبر می‌شود (همان، ص ۱۴۲، ۲۰۱-۲۰۲ و ۲۴۰). همچنان‌که اعراض مشهور موجب تضعیف روایات موثق و صحیح گردد (همان، ص ۱۴۳، ۲۰۳ و ۲۴۱). شهرت فتوایی نیز از نظر ایشان فاقد دلیل حجّیت است (همان، ص ۱۴۶). یکی دیگر از مبانی اصولی مؤثر ایشان در این بحث، مسئله مقدمه واجب است. از نظر ایشان، تحصیل مقدمات و شرایط واجب از نظر شرعی واجب نیست. بنابراین، تشکیل حکومت اسلامی حتی اگر واجب هم باشد، تحصیل مقدمه و شرایط آن واجب نیست (خوئی، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۴۳۶-۴۳۸). با اینکه از نظر ایشان تمسک به اطلاق ادله اجرای حدود و اخذ به قدر متیقن در مقام تصدی، مدیریت جامعه و سیاست از باب حسبه بر فقها واجب کفایی است.

درست برعکس نظر *آیت‌الله خوئی* در مسئله مقدمه واجب، *آیت‌الله سیدمصطفی خمینی* رحمته‌الله‌علیه در ضرورت تشکیل حکومت اسلامی، به وجوب عقلی و شرعی مقدمه واجب استناد می‌کنند (خمینی، بی‌تا، ص ۴۰-۴۱).

## مبنای فقهی ولایت فقیه

در تحلیل و تبیین فقهی ولایت فقیه، به دو مسئله مهم یعنی مبنای مشروعیت ولایت فقیه و گستره اختیارات یا وظایف ولی فقیه (وهبی العاملی، ۱۴۲۰ق، ص ۲۸۶) با تأکید بر دیدگاه *آیت‌الله سیستانی* می‌پردازیم.

آنچه که در مبنای فقهی ولایت فقیه محل بحث است، دو مسئله است:

یک: ادله ولایت فقیه اعم از دلیل روایی (نصوص) و عقلی.

دو: مفاد ادله نصب فقیه و نیابت از امام معصوم است، یا تصدی یک وظیفه الهی یا انتخاب مردمی.

خرمای سمره با استناد به حدیث «لاضرر و لااضرار» مربوط به رفت و آمد سمره به نخلستان مرد انصاری و در نقد نظر آیت‌الله نایینی می‌فرماید:

توجیه دستور حضرت برای کندن درخت سمره بن جندب چیست؟ درحالی که تصرف در مال دیگری بدون اجازه مالک صحیح نیست و قاعده‌ای در حقوق و فقه اسلامی نداریم که چنین چیزی را اجازه دهد. حتی لاضرر هم آن را توجیه نمی‌کند؛ اگر رفت و آمد سمره موجب اذیت و آزار مرد انصاری است، فقط رفت و آمدش حرام می‌شود و قاعده لاضرر مجوز قلع و قمع درخت نمی‌شود. اگر مقصود از قاعده لاضرر، نفی حکم ضرری است، روشن است که حق داشتن یک درخت در آن باغ، ضرری برای مرد انصاری نداشت تا موجب قلع و قمع آن درخت شود، بلکه آنچه که موجب اذیت و آزار مرد انصاری بود، رفت و آمد سرزده و بدون اجازه سمره بود که می‌شد همان را ممنوع کرد، بدون آنکه نیازی به قلع و قمع آن درخت باشد.

ایشان با نقد پاسخ آیت‌الله نایینی و جمعی دیگر از فقها، در پاسخ از این اشکال مبنی بر اینکه دستور کندن درخت به خاطر ولایت عامه حضرت پیامبر ﷺ بر مال و جان همه افراد است، می‌فرمایند:

ولایت عامه مخصوص حضرت رسول ﷺ و ائمه معصومین ﷺ است و آن در مواردی است که مربوط به حفظ نظم عمومی و امر حکومتی نباشد. ولی آنجا که مسئله حفظ نظم عمومی و امر حکومتی باشد، آن حضرت با ولایت حکومتی دخالت می‌کنند و این ولایت مخصوص حضرت رسول ﷺ و ائمه معصومین ﷺ نیست، بلکه فقیهی را که فقها برای تصدی امور حکومتی برگزیده‌اند نیز دارای این حکومت است. در این مورد، ممکن است از باب حکم حکومتی بوده باشد؛ یعنی از آن جهت که حضرت رسول ﷺ در حفظ نظام، ولایت داشتند و چون کندن درخت از جهت حفظ نظم عمومی لازم بود آن حضرت چنین دستوری دادند. از این رو، بر فرض اینکه حضرت ولایت عامه بر جان و مال مردم نداشت باز می‌توانست از جهت حفظ نظم عمومی به کندن درخت دستور بدهد (همان، ص ۲۰۴-۲۰۵).

## دو. مفاد ادله: تصدی، انتصاب یا انتخاب؟

آیا مفاد ادله، نصب فقیه برای منصب افتاء، قضاء، امور حسبیه و زعامت سیاسی امت اسلامی و نیابت فقها از امام معصوم در این امور است و ولایت منصبی برای فقها است، یا اینکه تصدی یک وظیفه الهی به‌عنوان واجب کفایی است و یا اینکه برای انجام این امور، ولایت با انتخاب مردم به فقها واگذار می‌شود.

«ولایت» به معنای تسلط و قدرت یافتن بر تصرف در مال خود یا دیگران است (خویی، ۱۴۱۸ق،

ج ۳۳، ص ۲۵۱). در حوزه عمومی به معنای سلطنت مفوضه، حکومت، خلافت و ولایة الأمر، ریاست، حق تصمیم‌گیری و اختیارداری در اداره حکومت و امور عمومی، نفوذ تصرف، جواز تصرف و سلطه حق طلبانه یا تصرف طلبانه است (خویی، ۱۴۱۲ق، ج ۵، ص ۳۴).

بعضی از فقها از جمله آیت‌الله خویی، ماهیت این ریاست و سلطه را تصدی و نفوذ و جواز تصرف قلمداد کرده‌اند و ترجیح داده‌اند ماهیت این ریاست و تصدی را ولایت به حساب نیاورد. ایشان می‌گویند:

در عصر غیبت به هیچ دلیلی ولایت برای فقیه ثابت نشده است؛ بلکه ولایت مختص به پیامبر اکرم ﷺ و ائمه معصومین ﷺ می‌باشد. آنچه که به دلیل حسبه برای فقها ثابت می‌شود حجیت فتوا. نفوذ قضاوت و جواز تصرفات اوست. فقیه در امور حسبی ولایت دارد، اما نه به معنای ادعا شده، بلکه به معنای نفوذ تصرفاتش یا تصرفات وکیلش و نیز منزله شدن وکیل فقیه با فوت فقیه و این، از باب اخذ به قدر متیقن است ... قدر متیقن از کسانی که مالک حقیقی (خداوند) راضی به تصرفاتشان است، فقهای جامع‌الشرایط می‌باشند. بنابراین، آنچه برای فقیه ثابت می‌باشد، جواز تصرف است، نه ولایت (خویی، ۱۴۲۸ق، ج ۱، ص ۳۶۰).

ایشان در مسئله ولایت عدول مؤمنان در اعتراض به مرحوم سید صاحب عروة و در استدلال به جواز مزاحمت فقیهی برای فقیه دیگر، اصل نیابت فقیه را فاقد دلیل می‌داند و می‌گوید: «انه لا دلیل علی النيابة کما تقدم حتی یقال أن مقتضاه هو تنزیل الفقیه منزلة الامام ﷺ فلا یجوز مزاحمته و انما الولاية ثبت لهم و لغيرهم من المؤمنین علی تقدیر فقدانهم بمقتضى الأصل و أأ فلیس هنا دلیل لفظی یؤخذ بعمومه» (خویی، ۱۴۱۲ق، ج ۵، ص ۵۸-۵۹).

ایشان در جای دیگر، با تعبیر «جاز له أن يتصدى لها- لا من باب الولاية- بل من باب الحسبة» (خویی، ۱۴۲۸ق، ج ۱، ص ۳۵۸). بر این امر تأکید می‌کند:

ریاست فقیه در امور حسبه به معنای اثبات ولایت برای او نیست، بلکه اگر از آن به ولایت تعبیر کنیم ولایت جزئیة یعنی نفوذ تصرفات شخص او یا به وسیله وکیلش است و قدر متیقن در اینجا همین جواز یا نفوذ تصرف است، نه اثبات ولایت (همان، ص ۳۵۹-۳۶۰).

آیت‌الله خویی در باب قضاء نیز چون دلیل نصب را ناتمام می‌داند، ولایت فقیه را از باب حسبه و به‌عنوان انجام یک واجب کفایی می‌داند، نه یک منصب. از این رو، قاضی را قاضی تحکیم می‌داند، نه قاضی منصوب و ولایت او را به معنای نفوذ قضاوت و داوری او می‌داند. ایشان می‌فرماید:

القضاء واجب کفائی و ذلك لتوقف حفظ النظام المادى و المعنوی علیه، و لا فرق فی ذلك بین القاضی المنصب، و قاضی التحکیم ... و لا شك فی أن نفوذ حکم أحد علی غیره إنما هو علی

خلاف الأصل، و القدر المتیقن من ذلك هو نفوذ حکم المجتهد، فیکفی فی عدم نفوذ حکم غیره الأصل، بعد عدم وجود دلیل لفظی يدل على نصب القاضی ابتدئاً... ک یاطلاقه ... أن الروایة (المشهوره بالمقبوله) تامّة من حيث الدلالة على نصب القاضی ابتداءً، إلّا أنّها قاصرة من ناحية السند، فإن عمر بن حنظله لم یثبت توثيقه، و ما ورد من الروایة فی توثيقه لم یثبت، فإنّ روابها یزید بن خلیفه و لم تثبت وثاقته. و معتبره أبو خدیجة سالم بن مکرّم الجمال صحیحة، و لكنّ الصحیح: أن الروایة غیر ناظرة إلى نصب القاضی ابتداءً، و ذلك لأنّ قوله: «فإنّی قد جعلته قاضياً» متفرّع على قوله: «فاجعلوه بینکم»، و هو القاضی المجمعول من قبل المتخاصمین. فالنتیجة: أن المستفاد منها أنّ من جعله المتخاصمین بینهما حکماً هو الذی جعله الإمام قاضياً فلا دلالة فیها على نصب القاضی ابتداءً... (خویی، ۱۴۲۸ق، ج ۱، ص ۴۱، ۶-۱۴).

تفاوت این دو عنوان در آن است که اولاً، «ولایت» از دیدگاه فقهی حق محسوب می‌شود. در حالی که «جواز تصرف» حق تلقی نمی‌گردد. اگر تصدی فقیه از قبیل حق باشد او از قدرت و اعمال نفوذ بیشتری برخوردار است و برای پیشبرد امور و دستورات خود می‌تواند از نیروی زور و اجبار بهره گیرد، اما اگر ریاست او از قبیل جواز تصرف و تکلیف باشد، چنین قدرت و اختیاری برای او ثابت نیست (خویی، ۱۴۱۲ق، ج ۵، ص ۴۲-۴۳)؛ ثانیاً، بنابر نظریه ولایت و انتصاب، افرادی که از سوی فقیه به‌عنوان سرپرست بر وقف یا صغیر منصوب می‌شوند، از سوی فقیه دارای منصب رسمی بوده و با مرگ فقیه، از مقامشان عزل نمی‌گردند. اما اگر ماهیت ریاست فقیه از نوع جواز در تصرف باشد، منصوبان او حکم وکالت را دارند که به محض مرگ فقیه، از وکالت عزل می‌شوند (خویی، ۱۴۲۸ق، ج ۱، ص ۴۲۳-۴۲۴).

ایشان با صراحت بیشتری در کتاب الصوم می‌فرماید:

اعطای منصب قضا از طرف امام برای علما و غیر علما با هیچ دلیل لفظی معتبر که بشود به اطلاق آن استناد نمود، ثابت نگردیده است. بلی، از آنجایی که ما به وجوب کفایی قضا به خاطر توقف حفظ نظام مادی و معنوی بر آن قطع داریم، زیرا اگر منصب قضا نباشد، نظام جامعه به دلیل کثرت تنازع و اختلاف در اموال و مانند آن مثل ازدواج، طلاق، میراث و غیره مختل می‌شود و قدر متیقن از کسی که وجوب برای او ثابت می‌باشد مجتهد جامع‌الشرایط است. بنابراین، یقین حاصل می‌کنیم که فقیه از سوی شارع مقدس منصوب می‌باشد (خویی، بی‌تا، ج ۲، ص ۸۸-۸۹).

آیت‌الله سیستانی بحث ولایت فقیه را در ابواب مختلف فقهی مطرح و برخلاف استادشان، به ولایت انتصابی فقیه در فتوا، قضاء و بسیاری از موارد دیگر و تولی و تصدی امور عمومی امت اسلامی که

حفظ نظام متوقف بر آن است، اعتقاد دارند و از راه روایات و دلیل حسب ولایت را به‌عنوان منصبی برای فقها به نیابت از ائمه معصومین علیهم‌السلام در این امور اثبات می‌کند. اینک به برخی موارد مهم براساس مبانی فقهی ایشان اشاره می‌کنیم.

منصب إفتاء: این منصب از زمان امام باقر علیه‌السلام و امام صادق علیه‌السلام، بلکه در عصر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ثابت بود: «النّیابة فی مسند القضاء و کذا الفُتیا ثابتة من زمن الامام الباقر علیه‌السلام بل منذ عهد الرّسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم كما تفیده آیه النفر، و لذا ورد عن الامام الباقر علیه‌السلام مخاطباً لأبّان: إجلس فی مسجد المدينة و أفتِ الناس فإنّی أحبّ ان یری فی شیعتی مثلکب» (نجاشی، بی‌تا، ص ۱۰).

آیت‌الله سیستانی با تصریح به اینکه کسی که اهلیت صدور فتوا ندارد، نه تنها فتوای او بی‌اعتبار است بلکه این کار شرعاً حرام است؛ چه اینکه حق صدور فتوا برای مجتهد جامع‌الشرایطی است که از جمله آن شرایط اجتهاد است (سیستانی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۹-۱۵؛ همو، ۱۴۱۴ق، ص ۲۰۴-۲۰۵).

آیت‌الله سیستانی با تعبیر اختیارات و صلاحیت‌های حاکم و مجتهد جامع‌الشرایط به ولایت و حتی تأکید بر ولایت شرعی، این منصب را یک وظیفه و حق دینی می‌دانند (سیستانی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۱۵). شرایط و حدود اختیاراتی که برای قاضی معتبر می‌دانند، با عنوان قاضی تنصیب و استناد به مقبوله عمر بن حنظله و روایات دیگر سازگار است. فتوا به وجوب رضایت و انقیاد عملی در برابر حکم قاضی و عدم جواز نقض آن حتی از سوی مجتهد دیگر نیز با منصب قضاء و تنصیبی دانستن آن سازگار است؛ چون قاضی منصوب است که نیاز به تسلیم شدن و فرمانبری دارد (همان).

منصب تولی و تصدی امور عمومی امت اسلامی که حفظ نظام متوقف بر آن است، یعنی امور حسبیه به مفهوم موسّع آن. ایشان با صراحت بیان می‌کنند فقیه جامع‌الشرایط ولایت عامه ندارد. این از اختیارات و صلاحیت‌های اختصاصی پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ائمه معصومین علیهم‌السلام است، اما ولایت در امور عمومی جامعه اسلامی دارد و ضمن تعبیر از آن به ولایت می‌فرمایند: «این امر اختصاصی به پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ائمه معصومین علیهم‌السلام ندارد» (سیستانی، ۱۴۱۴ق، ص ۲۰۴-۲۰۵).

تشکیل حکومت یا نهادهای حکومتی به‌عنوان قدرت اجرایی به منظور نظارت بر اداره جامعه اسلامی و تصدی امور عمومی امت اسلامی و آنچه که مربوط به حفظ نظم عمومی می‌شود؛ چنان‌که برخی فقها و اندیشمندان گفته‌اند: تشکیل حکومت برای این امور بدیهی است و گرنه تصمیمات و احکام قضایی بی‌ارزش خواهد بود (همان؛ علاوی، ۱۴۳۲ق، ص ۱۶؛ بحرانی، ۱۴۲۹ق، ص ۱۸۸).

نظریه «انتخاب»، در مقابل نظریه «انتصاب» است. مبنای مشروعیت در این نظریه مردمی یا الهی - مردمی قلمداد می‌شود. بر این اساس، ولی فقیه به وسیله انتخاب مردم و با توجه به شرایط مقرر در شرع از جمله اجتهاد، توانایی و حسن تدبیر امور انتخاب می‌شود (منتظری، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص ۲۵۹-۳۶۷). در این نظریه، شارع مقدس تنها به شرایط حاکم اکتفا کرده است و در عصر غیبت، مردم فقیه دارای شرایط را برمی‌گزینند. در این حال، اگر فقهای واجد شرایط منصب امامت از جانب ائمه به صورت عام ثابت می‌شد، مشکلی در بین نبود و مبنای نصب تمام بود. اما چنین امری محقق نشده است، و گرنه بر امت واجب است از میان فقها، فقیه واجد شرایط را تشخیص داده و او را برای تصدی این مقام نامزد و انتخاب کند. البته انتخاب مردم فقط در دایره فقهای جامع‌الشرایط محدود می‌شود. پس نه فقهای غیرمنتخب مشروعیت دارند و نه غیر فقها (همان، ص ۴۰۷ و ۴۰۸).

صاحب این نظریه، اصل اولیه را نصب می‌داند. اما معتقد است: چون نصب، ثبوتاً محال است، پس اثباتاً باطل است. ایشان با بررسی احتمالات پنج‌گانه ممکن درباره نصب ولایت عام فقها در عصر غیبت (عام استغراقی، عموم نصب اما اعمال ولایت فقط برای یکی؛ نصب فقط یک نفر؛ عموم نصب اما اعمال ولایت هر یک مشروط به هماهنگی و اتفاق نظر با دیگران؛ عام مجموعی یعنی لزوم اتفاق نظر با همه فقهای واجد شرایط)، امکان نصب عموم فقها به صورت بالفعل در مقام ثبوت را رد می‌کند. از این رو، نصب عام فقها در عصر غیبت اثباتاً متوقف بر صحت آن در مقام ثبوت است. اما صحت چنین امری ثبوتاً مخدوش است؛ زیرا اگر در زمان غیبت بیش از یک فقیه جامع‌الشرایط نبود، نصب آن اشکالی نداشت، اما چون فقهای جامع‌الشرایط در عصر غیبت بی‌شمارند، نصب ولی فقیه امکان‌پذیر نیست (همان، ص ۴۰۷-۴۹۰). تنها در یک صورت می‌توان گفت: نصب فقها از سوی ائمه صحیح است و آن اینکه فقها صرفاً از جانب آنان برای احراز چنین مقامی پیشنهاد شده باشند تا مردم به آنان روی آورند و برای اداره امور جامعه خویش آنان را برگزینند. البته بر مردم واجب است از میان آنان، کسی را به رهبری برگزینند تا به تعطیلی حکومت و در نتیجه، تعطیل حقوق و حدود و احکام و تسلط کفار و تجاوزگران بر شئون مسلمانان نینجامد (همو، ۱۳۷۰، ج ۲، ص ۲۰۲-۲۰۳). نتیجه این دیدگاه، این است که فقیه جامع‌الشرایط مدیریت سیاسی، از جانب مردم انتخاب می‌شود و در حد صلاح‌دید مردم و چارچوب قانون وظیفه و اختیار دارد (همو، ۱۳۸۰، ص ۱۶۶-۱۷۷).

این نظریه، با مبانی فکری شیعه ناسازگار است و به دیدگاه اهل سنت نزدیک می‌شود، بلکه یکی از وجوه تمایز شیعه و سنی، مسئله نصب و انتخاب امام و رهبری است. در تفکر شیعه، فقهای

جامع‌الشرایط نائبان ائمه معصومین علیهم‌السلام و ولایت آنان استمرار ولایت ائمه معصومین علیهم‌السلام است. لسان روایات وارده لسان انتخاب مردم نیست، بلکه همان‌طور که بسیاری از فقها از جمله آیت‌الله سیستانی فرموده‌اند: امامان معصوم مراجعه به فقها را الزامی کرده‌اند. از این رو، منصب قضاوت که از روایت عمرین حنظله و روایات دیگر استنباط شده است، قضاوت تصبیی است، نه قضاوت تحکیمی. بنابراین، واژه «انتخاب رهبر»، به معنای انتخاب مصطلح نیست، بلکه از قبیل تشخیص مصداق است. انتخاب به معنای رایج آن، در فقه و تاریخ بی‌سابقه است (مکارم شیرازی، ۱۴۱۳ق، ج ۱، ص ۵۱۴-۵۱۵).

به این شبهه پاسخ‌های متعددی داده شده است. در اینجا به پاسخ آیت‌الله جوادی آملی بسنده می‌کنیم. ایشان ضمن بیان احتمالات پنج‌گانه، در پاسخ می‌فرماید:

تناسب حکم و موضوع خود این مسئله را روشن می‌کند که انتصاب الهی نه به نصب یک فرد واحد است و نه به نصب من حیث‌المجموع، بلکه به نصب جمیع است. به این صورت که همه فقهای جامع‌الشرایط، منصوب به ولایت هستند و لذا عهده‌داری این منصب بر آنها واجب است، لیکن به نحو وجوب کفایی؛ به این معنا که هرگاه یکی بر این مهم مبادرت ورزیده، تکلیف از دیگران ساقط است (جوادی آملی، ۱۳۹۱، ص ۱۸۴) ... مسئله ولایت چون مسئله نماز جماعت نیست تا هر عادل بتواند عهده‌دار سَمَت آن باشد، بلکه ولایت در مرتبه اولی وظیفه کسی است که اعلم، اتقی، اشجع و با تدبیرتر از دیگران باشد و حال آنکه کمتر اتفاق می‌افتد دو نفر در تمام این خصوصیات مساوی باشند. علاوه بر اینکه، طبع مسئله ولایت به خاطر مشکلات و مصایبی که دارد، بر خلاف افتا و امثال آن، به گونه‌ای است که کمتر کسی داوطلب قیام بر آن می‌شود (همان، ص ۱۸۷).

### گستره صلاحیت‌های ولی فقیه

درباره اختیارات (مناصب و صلاحیت‌ها) و یا مسئولیت‌ها (وظایف) فقهای جامع‌الشرایط، جز بر مبنای نظریه شاذ انتخاب، که به لحاظ زمانی و محتوایی محدود است به آنچه که از سوی مردم به آنان واگذار شده است، در میان مشهور فقها دو نگاه کلی وجود دارد:

#### یک. ولایت محدود و مقید

پاره‌ای از فقیهان شیعه مانند آیت‌الله خویی، حوزه وظایف شرعی فقیه را به سمت‌های افتاء، قضاء و امور حسبیه منحصر کرده‌اند و سایر امور را خارج از حوزه ولایت و اختیارات فقیه می‌دانند (خویی، ۱۴۲۸ق، ص ۴۲۴). «امور حسبی»، یعنی امور دارای مصلحت عمومی، یا امور مهمی که شارع مقدس، به اهمال آن راضی نیست و برپایی آن را ضروری می‌داند. در عین حال، عنوان متصدی خاص یا عامی

برای آن تعیین نشده است. مانند سرپرستی افراد صغیر و دیوانه بدون سرپرست، اموال فرد مفقودالثر، موقوفات بدون متولی، وصایای بدون وصی و صرف خمس و یا حتی قضاوت و جهاد ابتدایی در کلمات بعضی فقها (شاهرودی، ۱۴۲۶ق، ج ۱، ص ۶۶۶-۶۶۷).

در تفسیر امور حسبیه میان فقها اختلاف نظر وجود دارد: برخی آن را مضیق و منحصر در امور جزئی مربوط به غیب و قُصَر دانسته‌اند. ولی برخی آن را موسّع و کلی دانسته و اجرای احکام الهی مانند حدود و تعزیرات و اقامه عدل در پرتو تشکیل حکومت اسلامی یا نهادهای اجرایی لازم و تصدی امور عمومی امت اسلامی و آنچه را که حفظ نظم عمومی یا نظام اسلامی متوقف بر آن است نیز در زمره امور حسبیه قرار داده‌اند. این دسته به لحاظ اختیاراتی که برای فقیه واجد شرایط قائل شده‌اند، به نظریه ولایت مطلقه فقیه بسیار نزدیک‌اند.

مشروعیت تصدی امور حسبیه‌ای که تحت عنوان خاص یا عام، متصدی دارد و نیز همه امور حسبی اعم از کلی و جزئی، بنابر قول به ثبوت ولایت عامه و مطلقه برای فقیه واجد شرایط، مورد بحث نیست؛ زیرا بنابر قول به ثبوت ولایت مطلقه، متصدی امور یاد شده تعیین شده است. اما بنابر قول به عدم ثبوت ولایت مطلقه برای فقیه، این بحث مطرح است که متصدی این امور چه کسی است.

در این زمینه، بر مشروعیت تصدی فقیه واجد شرایط، بلکه تعیین وی از باب قدر متیقّن نسبت به امور حسبی جزئی، ادعای اتفاق و اجماع شده است. بنابراین، با وجود فقیه، غیر فقیه بدون کسب اجازه از وی نمی‌تواند امور یاد شده را تصدی کند، اما در صورت دسترسی نداشتن به فقیه واجد شرایط، مؤمنان عادل می‌توانند عهده‌دار آن گردند. در جواز تصدی فقیه نسبت به امور حسبی کلی، اختلاف است.

برخی فقها امور حسبی را از جهت نیاز به کسب اجازه از فقیه و عدم نیاز، به دو قسم تقسیم کرده‌اند:

۱. امور حسبی‌ای که اصل جاری در آنها، اصل اشتغال است. مانند تصرف در اموال، نفوس و اعراض. اصل جاری در این گونه موارد این است که اعمال تصرف احدی نافذ نیست. تصرف در سهم امام علیه السلام از این موارد است. تصرف در این گونه امور برای غیر فقیه جز با کسب اجازه از وی جایز نیست.
۲. امور حسبی‌ای که اصل جاری در آنها اصل برائت است. مانند اقامه نماز بر میتی که ولی ندارد، واجب کفایی است و در صورت شک در اشتراط اقامه آن به اذن فقیه، اصل برائت جاری می‌شود. در این امور، نیاز به اذن فقیه نیست (همان).

مرحوم شیخ انصاری در این زمینه معیاری را بیان می‌کند:

الضابطه لما يجب استئذان الفقیه فیه: کلّ معروف علم من الشارع إرادة وجوده فی الخارج، إن علم کونه وظیفه شخص خاصّ، کنظر الأب فی مال ولده الصغیر، أو صنف خاصّ، کالافتاء و القضاء، أو کلّ من یقدر علی القيام به کالأمر بالمعروف، فلا إشکال فی شیء من ذلك. و إن لم یعلم ذلك و احتمال کونه مشروطاً فی وجوده أو وجوبه بنظر الفقیه، وجب الرجوع فیه إلیه. ثمّ إن علم الفقیه من الأدلّة جواز تولیّه لعدم إناطته بنظر خصوص الإمام أو نائبه الخاصّ تولیّه مباشرة أو استتابة إن کان ممن یری الاستتابة فیه، و إلّا عطّله؛ فإنّ کونه معروفاً لا ینافی إناطته بنظر الإمام علیه السلام و الحرمان عنه عند فقدہ کسائر البرکات التي حرّمناها بقده عجّل الله فرجه. و مرجع هذا إلی الشکّ فی کون المطلوب مطلق وجوده أو وجوده من موجد خاصّ (الأنصاری، ۱۴۱۵ق، ج ۳، ص ۵۵۳-۵۵۴).

### دو. ولایت مطلقه

در برابر نظریه نخست، بعضی از فقهای شیعه از جمله محقق کرکی، محقق نراقی، صاحب جواهر، آخوند خراسانی، آیت‌الله بروجردی، امام خمینی و آیت‌الله خامنه‌ای بر این باورند که حوزه اختیارات و مسئولیت‌های ولی فقیه مطلق از قیود پیش گفته است، بلکه محدوده ولایت فقیه، در چارچوب قوانین و مقررات شرع و مصلحت امت اسلامی، تمامی اموری است که برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام در مقام و به‌عنوان حاکم لازم بوده است، مگر مواردی که به دلیل خاصی ثابت شود که در شمار ویژگی‌های پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام و به لحاظ مقام عصمت بوده است (خمینی، ۱۳۷۹، ص ۴۶۷).

همه فقهای بزرگ شیعه، ولایت فقیه جامع‌الشرایط را در سه حوزه افتا، قضاء و امور حسبیه پذیرفته‌اند. ولی برخی با تمسک به اطلاق ادله موجود، معتقد به ولایت فقیه در زمینه زعامت سیاسی جامعه شده و حیطه آن را تا پهنه تشکیل حکومت نیز گسترش داده و گفته‌اند: این ولایت در واقع همان ولایت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام است، اما عده‌ای دیگر، از این ادله چنین اطلاقی استفاده نکرده و آن را محدود به موارد فوق دانسته‌اند.

آیت‌الله سیستانی در زمره دسته دوم از فقها می‌باشند که ولایت را برای فقیه جامع‌الشرایط در راستای حفظ نظام مملکت اسلامی که مقبول عامه مؤمنین باشد، پذیرفته‌اند که در حقیقت منظور، همان ولایت مقیده فقیه می‌باشد. ایشان در این زمینه معتقدند:

ولایت فقیه در زمان غیبت در امور عامه ثابت می‌شود و حکم حاکم شرعی عادل که مورد قبول عامه مؤمنین است در مواردی که نظام جامعه بر آن متوقف است، نافذ است. حکم کسی



که ولایت شرعی دارد در امور عامه که نظام جامعه و معاش مردم به آن مبتنی است، بر همه نافذ است حتی بر مجتهدین دیگر (http://www.sistani.org).

آیت‌الله سیستانی در توجیه دستور پیامبر اکرم ﷺ به کندن درخت خرماي سمره و استناد به قاعده لاضرر و لاضرار و در نقد نظر آیت‌الله نایینی و جمعی دیگر از فقها، در پاسخ از این اشکال مبنی بر اینکه دستور کندن درخت به خاطر ولایت عامه حضرت پیامبر ﷺ بر مال و جان همه افراد است، فرمودند: «مسئله حفظ نظم عمومی و امر حکومتی است و ولایت حکومتی مخصوص معصومین نیست، بلکه فقیهی را که فقها برای تصدی امور حکومتی برگزیدند نیز دارای این حکومت است» (سیستانی، ۱۴۱۴ق، ص ۲۰۵). از این بیان استنباط می‌شود ایشان با استناد به قاعده لاضرر، مستفاد از احادیث «لاضرر و لاضرار»، تمام اختیاراتی را که پیامبر به‌عنوان حاکم به مقتضای تصدی امور عمومی و مصالح عامه مسلمین و حفظ نظم عمومی آنان دارد، در صلاحیت فقیه جامع‌الشرایط به نیابت از آن بزرگوار می‌داند؛ چه اینکه در غیر این صورت، و عدم تعیین متصدی خاص برای حل مشکلات عمومی آنان، به‌ویژه با منع از رجوع به حکام و سلاطین جور، مستلزم اختلال در زندگی عمومی و سیاسی شیعیان خواهد بود.

در مسئله امر به معروف و نهی از منکر در مرتبه شدید، ضرورت تأسیس قدرت اجرایی و تنفیذی به‌عنوان ضامن اجرای این احکام ضروری است و گرنه بدون این قدرت، اجرای این احکام و اعمال اختیار و ولایت امکان‌پذیر نیست.

### ۳. ولایت فقیه در سیره عملی آیت‌الله سیستانی

آیت‌الله سیستانی یکی از مراجع فعالی است که به برپایی حکومت تأکید داشته و خواستار تحقق وحدت و یک‌پارچگی مردم عراق هستند. سیره عملی ایشان، به‌خصوص در حوادث عراق بعد از اشغال، همگی حکایت از پایبندی ایشان به اصل مهم ولایت فقیه در دوران غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه می‌باشد. چنان‌که در دیدار آقای هاشمی رفسنجانی با آیت‌الله سیستانی در نجف، ایشان بر تبعیت از رهبری صریحاً تأکید می‌نمایند و آن را رمز موفقیت ایران و حل مسائل می‌شمرند (http://rasekhone.net/news).

آیت‌الله سیستانی، با اعتقاد به همبستگی دین و سیاست، پس از اشغال نظامی عراق، مصرانه پیگیر برگزاری انتخابات آزاد، تهیه قانون اساسی عراق و تشکیل دولتی مردمی بودند و با تدابیر ویژه تمامی کارشکنی‌های اشغالگران را در ایجاد اخلال در شکل‌گیری حکومت مردمی و مسلمان عراق خنثی

کردند. از این رو، به‌عنوان یک وظیفه شرعی همواره نسبت به سرنوشت مسلمانان حساسیت داشته و با توجه به آموزه‌های دینی ولایت دشمنان خدا و همراهی با بیگانگان و تسلط کفار بر سرزمین‌های اسلامی را نمی‌پذیرند. بنا به اعتراف روزنامه آمریکایی واشنگتن پست:

آیت‌الله سیدعلی سیستانی، نه‌تنها جورج بوش و هیچ‌یک از فرماندهان آمریکایی در عراق را به حضور نپذیرفت، بلکه آنها را همچون عروسک خیمه‌شب‌بازی کنترل می‌کند... آیت‌الله سیستانی هم‌اکنون قدرتمندترین چهره در عراق است و شیعیان نیز که اکثر جمعیت عراق را تشکیل می‌دهند، قوی‌ترین نیرو سیاسی در عراق هستند و هدایت دولت و وزارت کشور عراق را نیز در دست دارند (کیهان، ۱۳۸۵).

ایشان با فروپاشی رژیم بعث، برای گنجاندن اسلام و قوانین مذهبی در قانون اساسی عراق تلاش می‌کنند. تا آنجا که در قانون اساسی عراق، اسلام به‌عنوان دین رسمی کشور و منبعی برای تدوین قوانین که نمی‌توان برخلاف آن، قانونی را وضع کرد، بیان شده است. مطابق ماده ۲ قانون اساسی عراق، «اسلام، دین رسمی کشور و یک منبع اساسی قانون‌گذاری است» و در ماده ۲ اضافه شده است: «هیچ قانونی که مغایر با احکام بی‌چون و چرای اسلام باشد، نمی‌تواند تصویب شود» (الخفاف، ۱۴۲۷ق، ص ۱۸). آیت‌الله سیستانی با توجه به وضعیت فعلی کشور عراق، تشکیل حکومت دینی براساس ولایت فقیه را امری ناممکن می‌داند. از این رو، در پاسخ به سؤالی که آیا مایل هستند که دولتی مانند دولت ایران در عراق پدید آید؟ گفته‌اند: «این چنین نیست، بلکه خواهان وضعیتی هستیم که اصل دین اسلام که دین اکثریت مردم عراق است و احکام آن، محترم شمرده شود» (همان، ص ۴۳). فهم و تحلیل صحیح پاسخ ایشان با در نظر گرفتن شرایط بحرانی عراق است. از این رو، همان‌طور که یکی از صاحب‌نظران عراقی می‌گوید: تصمیم آیت‌الله سیستانی با توجه به این نکته است که حل سیاسی بحران عراق برای جامعه اسلامی و شیعی عراق به‌مراتب بهتر و نافع‌تر و کم‌هزینه‌تر از حکم جهاد با آمریکای اشغالگر یا رژیم بعثی و درگیری با آنان و حمام خون راه انداختن است (علاوی، ۱۴۳۲ق، ص ۱۰).

ایشان در پاسخ به سؤالی که نظر تان در مورد «ولایت فقیه» چیست؟ می‌گوید: ولایت فقیه در امور حسبیه برای فقیه جامع‌الشرایط تقلید ثابت است. اما در امور عامه، که نظم جامعه اسلامی بر آنها متوقف است، هم در شخص فقیه و هم در شرایط به‌کار بستن ولایت امور دیگری معتبر است، از جمله مقبول بودن نزد عامه مؤمنین (www. Sistani.org). در پاسخ به این سؤال که اگر حکم مرجع تقلید با حکم ولی فقیه، فرق داشت، مقلد باید از کدام اطاعت کند؟ می‌نویسد: حکم کسی که ولایت شرعی دارد، در امور عامه که نظام جامعه و معاش مردم بر آن مبتنی است، بر همه نافذ است، حتی بر مجتهدین دیگر

(الخفاف، ۱۴۲۷، ص ۴۳). همچنین در پاسخ به سؤالی دیگر که نظر شما راجع به شخص ولایت فقیه چیست؟ می‌نویسد: حکم حاکم شرعی عادل که مورد قبول عامه مؤمنان است در مواردی که نظام جامعه بر آن متوقف است، نافذ می‌باشد (همان). در ادامه، در پاسخ به این سؤال که محدوده اختیارات ولایت فقیه تا چه حد است و آیا عمل به دستورات ولی فقیه، فقط تحت قانون اساسی، نه بیشتر کفایت می‌کند؟ می‌نویسد: در اموری که مربوط به حفظ نظام است، فقیه مقبول نزد عامه مؤمنان ولایت دارد (همان).

### نتیجه‌گیری

در تبیین دیدگاه آیت‌الله سیستانی در بحث ولایت فقیه نکات ذیل شایان توجه است:

۱. از جهت مبنای نظری و سیره عملی و در عینیت خارجی معتقد به پیوند دین و سیاست است.
۲. قائل به ولایت انتصابی فقیه در فتوا، قضاء و بسیاری از موارد دیگر می‌باشند.
۳. معتقد به ولایت مقیده فقیه و نه ولایت مطلقه است.
۴. قائل به گسترده بودن دایره امور حسیبه و حوزه اعمال ولایت فقیه در آن حوزه می‌باشند.
۵. معتقد به ولایت فقیه در امور عمومی امت اسلامی که حفظ نظام متوقف بر آن است، از باب ولایت فقیه در تصدی امور عمومی با توجه به دلیل حسیبه هستند.
۶. از نظر ایشان نافذ بودن حکم کسی که ولایت شرعی دارد در امور عامه که نظام جامعه و معاش مردم به آن مبتنی است، بر همه حتی بر مجتهدین دیگر لازم است.
۷. انتخاب فقیه متصدی امور عمومی از ناحیه فقها لازم می‌باشد.

### منابع

- انصاری، مرتضی، ۱۴۱۵ق، *المکاسب المحرمة و البیع و الخیارات*، قم، ط - الحدیثة.
- آصفی محمد مهدی، ۱۴۱۶ق، *ولایة الأمر*، بی‌جا، مرکز العالمی للبحوث و التعلیم الإسلامی.
- بحرانی، محمد سند، ۱۴۲۹ق، *هیویات فقهیة*، قم، اجتهاد.
- جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۹۱، *ولایت فقیه ولایت فقاہت و عدالت*، چ چهاردهم، قم، اسراء.
- جعفریپیشه فرد، مصطفی، ۱۳۸۱، *چالش‌های فکری نظریه ولایت فقیه*، قم، بوستان کتاب.
- حائری، سید کاظم، ۱۴۱۴ق، *ولایة الأمر فی عصر الغیبة*، قم، *مجمع الفکر الإسلامی*.
- حامد الخفاف، ۱۴۲۷ق، *التصوص الصادرة عن سماحة السيد السيستاني في المسألة العراقية*، بیروت، دارالمورخ العربی.
- حرعاملی، محمد بن حسین، ۱۳۹۱ق، *وسائل الشیعة*، چ چهارم، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- حسینی تهرانی، سید محمد، ۱۴۱۵ق، *ولایت فقیه در حکومت اسلام*، تهران، مؤسسه ترجمه و نشر.
- حسینی، سیدابراهیم، ۱۳۹۱، *جهاد و اصل منع توسل به زور*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
- موسوی خمینی، سید روح‌الله، ۱۳۷۹، *کتاب البیع*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام.
- موسوی خمینی، سید مصطفی، بی‌تا، *ولایة الفقیه*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام.
- خوئی، سید ابوالقاسم، ۱۴۱۲ق، *مصباح الفقاهة فی المعاملات*، تقریر محمدعلی توحیدی، بیروت، دارالهادی.
- \_\_\_\_\_، ۱۴۲۸ق، *التتبیح فی شرح العروة الوثقی، الاجتهاد و التقليد*، تقریر میرزا علی غروی، چ سوم، قم، مؤسسه احیاء آثار الإمام الخوئی.
- \_\_\_\_\_، ۱۴۱۸ق، *موسوعة الإمام الخوئی، المبانی فی شرح العروة الوثقی*، بقلم محمدتقی خوئی، قم، مؤسسه احیاء آثار الإمام الخوئی.
- \_\_\_\_\_، بی‌تا، *المستند فی شرح العروة الوثقی؛ الصوم*، تقریر مرتضی بروجردی، بی‌جا، بی‌نا.
- \_\_\_\_\_، ۱۴۱۰ق، *منهاج الصالحین*، قم، مدینه العلم.
- \_\_\_\_\_، ۱۴۲۸ق، *مبانی تکملة المنهاج*، چ سوم، قم، مؤسسه احیاء آثار الإمام الخوئی.
- \_\_\_\_\_، ۱۴۰۹ق، *مصباح الاصول*، تقریر محمد واعظ، قم، مکتبه الداوری.
- \_\_\_\_\_، ۱۴۱۰ق، *محاضرات فی اصول الفقه*، تقریر محمد اسحاق فیاض، چ سوم، قم، دارالهادی.
- جمعی از پژوهشگران زیر نظر سید محمود هاشمی شاهرودی، ۱۴۲۶ق، *فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت علیهم السلام*، قم، مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت علیهم السلام.
- سیستانی، سید علی، ۱۴۱۴ق، *قاعدة لا ضرر ولا ضرار*، قم، دفتر آیت‌الله سیستانی.
- \_\_\_\_\_، ۱۴۲۲ق، *المسائل المتخبة*، چ نهم، قم، دفتر آیت‌الله سیستانی.
- \_\_\_\_\_، ۱۴۱۶ق، *الفتاوی المیسرة*، قم، دفتر آیت‌الله سیستانی.

### تبيين نظريه ولايت فقيه با تأكيد بر ديدگاه آيت الله سيستاني ❖ ١٠٣

- ، ١٤١٧ق، *منهاج الصالحين*، ج پنجم، قم، دفتر آيت الله سيستاني.
- شمس الدين، محمدمهدى، ١٤٢٠ق، *نظام الحكم و الاداره فى الاسلام*، ج هفتم، بيروت، مؤسسة الدولية للدراسات والنشر.
- صدر، سيدمحمدباقر، بى تا، *المدرسة القرآنية*، بيروت، دار التعارف للمطبوعات.
- ، بى تا، *سنت های تاريخ در قرآن «تفسير موضوعى»*، ترجمه سيدجمال موسوى، قم، جامعه مدرسين.
- ، بى تا، *الاسلام يقود الحياة*، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامى.
- ، ١٣٩٩ق، *خلافة الانسان وشهادة الانبياء*، تهران، مطبعة النخيام.
- صالحى نجف آبادى، نعمت الله، ١٣٨٢، *ولايت فقيه، حكومت صالحان*، ج دوم، تهران، اميد فردا.
- علاوى م.د، ١٤٣٢ق، *صاحب هلال المرشدى: الوله المدينه عند السيستاني*، عراق، وزاره التعليم و البحث العلمى.
- طوسى، محمدبن حسن، ١٤٠٧ق، *الخلافة*، قم، جامعه مدرسين.
- مجلسى، محمدباقر، بى تا، *بحار الانوار*، بيروت، الوفاء.
- مكارم شيرازى، ناصر، ١٤١٣ق، *انوار الفقاهه*، قم، مدرسه الامام اميرالمؤمنين.
- منتظرى حسينعلى، ١٤٠٩ق، *دراسات فى ولايه الفقيه وفقه الدوله الاسلاميه*؛ قم، المركز العالمى للدراسات الإسلاميه.
- ، ١٣٧٠، *مباني فقهى حكومت اسلامى: امارت و رهبرى*، ترجمه محمود صلواتى، تهران، تفكر.
- ، ١٣٨٠، *نظام الحكم فى الاسلام*، خلاصه كتاب *دراسات فى ولايت الفقيه*، تهران، سرايى.
- نجاشى، ابوالحسن، بى تا، *رجال النجاشى (فهرست اسماء مصنفى الشيعه)*، نرم افزار جامع فقه اهل البيت ٢.
- نراقى، مولى احمدبن محمدمهدى، ١٤١٧ق، *عوائد الأيام فى بيان قواعد الأحكام*، قم، دفتر تبليغات اسلامى.
- وهبى العاملى، مالك مصطفى، ١٤٢٠ق، *الفقيه و السلطه و الأمه (بحوث فى ولايه الفقيه و الأمه)*، لبنان، الدار الاسلاميه.
- Angel Rabasa, Cheryl Benard, Lowell H. Schwartz, Peter Sickles; *Building Moderate Muslim Networks*; The RAND Corporation.
- Declaration on the Granting of Independence to Colonial Countries and Peoples (14 Dec.1960) A/RES/1514.
- <http://www.sistani.org>.
- <http://rasekhoon.net/news>.